

درشت هیکل در خشکی یا دریلد (از آنجائی که دو اثر کم یا زیاد ۱- درک و شعور ۲- فعالیت به دنبال درک، در آنها می بینیم) صفت و خصوصیتی که منشأ و مبدأ آن دو اثر است که یک کمال وجودی است به نام زندگی و حیات است و به ملاحظه این صفت، این رده از موجودات، زنده و بعربی، حی یا حیوان یعنی جاندار خوانده می شوند؛ خواه بگوئیم که حیات و زندگی همان صفت کمالی است که منشأ درک و فعالیت می شود یا اینکه همان صحیح بودن این مطلب که موجود را به درک و فعالیت توصیف کنیم.

اینکه ما در نظر ابتدائی، یک پشه ریز یا ریزتر از آن را زنده و جاندار می دانیم و اما کوه های بزرگ را جاندار به حساب نمی آوریم و به آنها جماد می گوئیم، بلکه درخت ها و همه روئیدی ها را (با اینکه رتبه وجودی آنها از جمادات بالاتر است زیرا تغذیه و تولید مثل می کنند و نمو دارند) نیز جاندار نمی دانیم، همه و همه از این رو است که درک و فعالیت در آنها نمی بینیم و بالتجربه آنها را صاحب حیات نمی خوانیم.

بر این منوال، چونکه درک و فعالیت، مراتب شدید و ضعیف دارد، حیات و زندگی هم مراتب دارد و چون ذات مقدس پروردگار از نظر علم بذات خودش و علم به آثار خودش، بی نهایت است و قدرت و فعالیتش نیز بی نهایت است و این علم بی نهایت و قدرت بی نهایت از او سلب شدنی نیست، پس «حی لایموت» است و ممکن است گفته شود که در اسمهای خداوند «حی» به معنای زنده پاینده است.

صفت قیمومیت

کلمه «قیوم» بر وزن «فیعول» یا مبالغه در قائم بمعنی عهده دار و قیام به تدبیرش است یا مبالغه در قیام که بمعنای عهده دار و تدبیرش است.

در هر صورت سراسر هستی و هر یک از موجودات از هر جهتی چه از ناحیه دانشان و چه از نظر آثارشان، در عین وابستگی به ذات حق هستند و همه و همه به عنایت او سهم خود را از هستی و رتبه هستی دارا هستند که به قول مرحوم فیض کاشانی:

به اندک الشفقتی زنده دارد آفرینش را

اگر نرازی کند درهم فروریزند قالیها

پس او قیوم و پیدارنده هستی است و نسبت او به عالم، همین

نسبت قیمومیت است (که شاید به تعبیر اهلش، اضافه اشرف است)

و نسبت عالم به او نسبت مقوم به مقوم است:

زیرنشین علمت کائنات

ما بسوقائهم چه توفائهم بذات



آیت الله ایزدی نجف آبادی

قیمومیت

خداوند

«یا کریم یا حی یا قیوم یا غافر الذنب یا قابل التوب یا عظیم المن یا قدیم الإحسان»

ای حلیم بزرگوار، ای زنده پایدار و ای پادارنده هستی و ای آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، ای آنکه نعمتهایت بزرگ و احسان و بخشایش قدیم است (نازگی ندارد).

سخنی درباره حیات و قیمومیت خداوند

از جمله صفات و کمالاتی که (در نظر ساده ابتدائی از راه آثاری که از بعضی پدیده های جهان می بینیم) در بعضی موجودات می یابیم، صفت و خصوصیتی است که به زبان فارسی زندگی و به زبان عربی، «حیاء» خوانده می شود؛ به این بیان که ما و هر یک از موجودات، چه ریز مانند پشه یا ریزتر از آن گرفته تا حیوانات

شاید بتوان گفت: کلمه «قیوم» در اسماء الهی دو جهت را دربر

دارد:

- ۱- اینکه اوقاتم بذات و متکی به خود است، برخلاف جهان ممکنات.
- ۲- اینکه پیا دارنده عالم ماسوی نیز هست، که در حقیقت «قیوم» یعنی هم قائم بالذات (به خود متکی است) و هم مقوم غیر است که پیا دارنده غیر خود یعنی عالم ممکنات است.

ذکر یک نکته

در آیه ۳۳ از سوره رعد می فرماید: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» - آیا خدائی که نگهبان و نگهدارنده همه نفوس و آثارشان است (او را فراموش کردند و به توحید او تن در ندادند؟).

از آنجایی که در این آیه گوشزد شده قیومیت و نگهبانی خداوند هم بر نفوس خلائق است و هم بر اعمال و آثار آنها؛ مفسران احتمالاتی داده اند:

یکی اینکه خداوند گذشته از اینکه تدبیر نفوس می کند، علاوه بر آن، مراقب اعمال آنها نیز هست.

احتمال دیگر، همان احتمالی است که علامه طباطبایی «ره» آن را اختیار فرموده اند. در صفحه ۴۱۰ جلد ۱۱ المیزان می فرماید:

«اما قیام بر اعمال نفوس به این است که اعمال نفوس را از مرتبه حرکت و سکون به اعمال محفوظ بر نفوس در صحیفه های اعمال متحول کرده، پس از آن به ثوابها و عقابها در دنیا و آخرت. که قرب و بعد به خداوند و هدایت و ضلالت و نعمت و نعمت و بیبشت و دوزخ باشد. متحول می کند. و احتمالات دیگری نیز داده شده است.

در ضمن شاید این احتمال را نیز بتوان داد: قائم بودن خداوند بر اعمال و کسبهای نفوس، همان عموم قیومیت خداوند جهان نسبت به اعمال بندگان باشد که در حقیقت همچنان که انسان و سایر اجزاء جهان در ذات خود مستقل نیستند، بلکه مقوم بذات حق و حق مقوم آنها است از این رو در اثر و فعلی نیز غیر مستقل هستند و به عبارت دیگر: همچنان که وجودشان مجازی است، ایجاد و اثرشان نیز مجازی است.

چنانچه این معنی از علامه طباطبایی در جلد دوم المیزان، صفحه ۳۴۸ استفاده می شود. ایشان می فرماید: و بالجمله از خداوند متعال منشأ هستی است که وجود هر چیز و اوصاف و خواص و آثار آنها، همه از او نشأت گرفته و در جهان هیچ منشأ اثری نیست مگر اینکه به او منتهی می شود، پس تنها او است که قائم بر هر چیز است از هر جهت، همانگونه قیامی که حقیقت قیام است و هیچ سستی و خللی را نمی پذیرد، و چنین قیومیتی برای غیر حق نیست الا باذن او. حال که سخن به اینجا رسید، به معنای «إِذْنٌ» که در قرآن زیاد

تکرار شده، می پردازیم:

معنای اِذْنٌ در قرآن

قرآن کریم، در باره وقوع بسیاری از حوادث یا تأثیر بسیاری از عوامل در آثار خودشان فرموده که به اِذْنٌ است. مثل اینکه می فرماید: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِإِذْنِ اللَّهِ». هر مصیبتی که به شما رسد، به اِذْنٌ خدا است. و می فرماید: «مَا كَانَ لِلنَّفْسِ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». هیچ کس را توانایی مردن نیست مگر به اِذْنٌ خدا باشد.

یا می فرماید: «مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ». آنچه در روز برخورد دو گروه (مسلمان و مشرکان در غزوه احد) به شما رسید به اِذْنٌ خدا بود و در تأثیر سحر ساحران می فرماید:

«وَمَا لَهُمْ بِصَاحِبِ بْنِ أَسَدٍ إِلَّا بِالْإِذْنِ مِنَ اللَّهِ». نمی توانستند بوسیله سحرشان به احدی ضرر و زیان برسانند مگر به اِذْنٌ خدا.

و می فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ». سرزمین طیب و پاک، گیاهش به اِذْنٌ پروردگارش می روید.

و یا اینکه درختی را که به «کلمه طیبه» مثل می زند، درباره آن می فرماید:

«نُؤْتِيهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». آن درخت، میوه خود را در هر زمان، به اِذْنٌ پروردگارش می دهد.

البته واضح و روشن است اینگونه مواردی که اِذْنٌ خداوندی در آنها ذکر شده، اِذْنٌ به معنای مباح کردن شرعی نیست همچنانکه در سوره حشر در باره قطع کردن درختهای بنی النضیر می فرماید: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْثَةٍ أَوْ تَرَكَتُمْوهَا عَلَىٰ أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ». آن درختهایی را که بریلید یا بر ریشه هاشان نگاه داشتید، به اِذْنٌ خدا بود.

بلکه بیشتر به نظر می رسد هر موجودی هر چند هم منشأ و مبدأ اثری باشد و قیام به امر و اثری داشته باشد به اِذْنٌ (تکوینی) حق است، گرچه احتمال این معنی نیز داده شد که چون خداوند قدرت اینکه هر سبب و عامل منشأ اثر را بوسیله اسباب دیگر از تمام اثر یا بعضی از آثار، عقیم و خنثی کند که در حقیقت بر حسب قدرتش هم اسباب را فراهم می کند و هم بوسیله اسبابی، اسباب دیگری را از کار می اندازد که به قول مولوی:

از سبب سازش من سودانیم

وز سبب سوزش موفطانیم
ولی باید گفت درست است که عوامل و اسباب جهان از این نظر هم که ممکن است در اثر تصادم، بی اثر شوند غیر مستقلند. ولی قطع از این جهت، مبدأیت و منشأیت با صرف نظر از مراحمات نیز غیر مستقلند و «باذن الله» هستند. «ادامه دارد»